

به تماشا سوگند

وبه آغاز کلام

### سهراب سپهری و عرفان اسلامی

آسیه بهبودی، مدرس ادبیات

کلیدواژه: سپهری، عرفان شرقی،

عرفان اسلامی، مولوی

سهراب سپهری در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات خود در رشته ی نقاشی از دانشکده ی هنرهای زیبا، بارتبه ی اول و نشان درجه یک علمی، به اخذ لیسانس نایل گردید. وی اولین مجموعه شعر خود را با عنوان «مرگ رنگ» در سال ۱۳۳۰ منتشر کرد. از سال ۱۳۳۲ به بعد چندین نمایشگاه در داخل و خارج از ایران به ویژه در کشورهای اروپایی برپاساخت و به تدریس در هنرستانهای هنرهای زیبا مشغول شد.

اودرکنار نقاشی و شاعری به ترجمه ی اشعار ژاپنی نیز همت گماشت که در مجله ی سخن منتشر می شد. سهراب در طول عمر پربار خود به سفرهای متعددی جهت بازدید یا برپایی نمایشگاه نقاشی پرداخت، از جمله سفر به تمام کشورهای اروپایی، امریکا، ژاپن، هند، پاکستان، و مصر. در طی همین سفرها بود که دو شعر بلند «صدای پای آب» و «مسافر» را در نشریه ی آرش به چاپ رساند (احمدی، ۱۳۶۴، صص ۲۰۰-۲۰۳)

در سال ۱۳۵۶ مجموعه اشعارش تحت عنوان «هشت کتاب» به چاپ رسید. سهراب با انتشار این کتاب دنیایی از پاکی، صداقت، سپیدی و روشنائی را به شعر معاصر تقدیم کرد. و خود در اول اردیبهشت سال ۱۳۵۹ به آرامشی جاودانه پیوست.

سهراب از جمله شاعرانی است که در مورد عرفان شرقی او که متأثر از «بودسیم» است بسیار سخن رفته، این گزارش قصد دارد در دو بخش، مطالبی پیرامون عرفان اسلامی سپهری و دیدگاه های مشترک سپهری و مولانا جلال الدین ارائه نماید.

بخش اول،

#### عرفان اسلامی - شرقی سپهری

مجموعه شعر «ماهییچ، مانگاه» از سپهری که می توان آن را مانیفست عرفان سپهری نامید پراست از لحظه های ماورای طبیعت و در مجموعه ی دیگرش به نام «حجم سبز» روح روستایی سپهری که مدام با لحظه های سبز و

شگفت طبیعت همدم است گره می خورد . این نشان دهنده ی نگاه سپهری به فراسوی خاک و درخت و آب به صورتی بدیع و عارفانه است .

روان شناسان غربی از جمله «مزلو» معتقدند که انسان های روشن روان ، گاه گاهی تجربه های اوج (عرفان ) دارند. سپهری دربرخی از اشعارخود به این خصیصه اشاره دارد نظیر:

« دردل من چیزی است مثل یک بیشه ی نور،مثل خواب دم صبح،

وچنان بی تابم که دلم می خواهد

بدوم تا ته دشت ،بروم تا سرکوه ،

دورها آوایی است ، که مرا می خواند.» (درگلستانه )

در عرفان شرقی، انزوا از جهان ماده، مهمترین ویژگی سلوک است. ولی در عرفان اسلامی، ارتباط تنگاتنگی میان عالم خاک و افلاک وجود دارد. سپهری همچون چشم مطلق خدا، ناظر تمام هستی است . او از «زمان پیش از طلوع هجاها» و از «اعصارجادو» سخن می گوید . در علفزار در پیش از «شیوع تکلم حضوردارد و از تجربه های ملموس روزانه ،از شور تن و سوزش جسم و شب خرداد روی سرثانیه ها ،سخن می گوید .»(حقوقی،۱۳۷۲،ص۲۸۷)

تمام کوشش سپهری در جهت وحدت ملکوت با جهل مطلوب تن است . ترکیبات شعری او بیانگر این تلفیق است و او سعی در جسمانی کردن معانی، و روحانی کردن مادیات دارد.

ارتباط آب و رنگ سبز در عرفان، سمبل بینش عرفانی است. و در جای جای اشعارش، این باغ سبز بهشت را به تصویر کشیده. اوگاهی این فضای ملکوتی را «واحه ای در لحظه یا هیچستان» می نامد، و یا به دنبال «خانه ی دوست» می گردد، و در این گشت و گذار پیوسته به اسطوره نظر دارد .اسطوره همواره به مبدا اشاره می کند و شاعری که به مبدا دست یابد به صمیمیت و کودکی خود دست یافته است .

با توجه به تمامی زوایای شعر سپهری ،رنگ عرفان شرقی ، مکررا خود را نمایان می سازد.گرچه برخی از صاحب نظران، اعتقاد دارند که عرفان سپهری فقط یک عرفان شرقی و بودایی است ،که متأثر از عرفان چین و ژاپن و هند است و ربطی به عرفان اسلامی ندارد. اما باید اذعان داشت که اشعار متعددی از مجموعه « هشت کتاب» سپهری بیانگرآمیزه ای از عرفان شرقی و عرفان اسلامی است که آن دو کاملاً درهم تنیده شده و به جرات می توان گفت رنگ و بوی اسلامی آن عمیق تر و اصیل تر از عرفان بودایی است .

ظاهراً سپهری در بیان اصطلاحات عرفان شرقی جنبه روایی کلام را در نظر گرفته و در بیان عرفان اسلامی جنبه ی اعتقادی خود را تبیین کرده است .گرچه در بسیاری از موارد جنبه های اخلاقی عرفان بودا با مبانی اخلاقی اسلام نظیر تهذیب نفس ،محبت،نیکی به خلق و مواردی از این دست تشابهاتی وجود دارد . (ایزوتسو،۱۳۷۴،ص۷۴)

اینک به نمونه هایی از اصطلاحات عرفان شرقی در اشعار سپهری می پردازیم:

- به دوش من بگذار سرود صبح «ودا» ها تمام وزن طراوت را .
- من «ودا» می خوانم گاهی نیز طرحی می ریزم ، سنگی ، مرغی ، ابری .
- هرودی دریا ، هرودی «بودا» شد .
- «بودایی» در نیلوفر خواب .
- «دائوی بزرگ» هر جا روان است .

اما مفاهیم عرفان اسلامی خصوصا در مجموعه «شرق اندوه» کاملا مشهود و محسوس است. اشعار این مجموعه با حضور متداوم قوافی درونی و پایانی مصرع ها، که در موسیقی شعر بسیار موثرند، و از آنجا که حاصل بیداری و جنبش و حرکت شاعر پس از خواب و احلام خاص «زندگی خواب ها» هستند، همه ی اینها حاصل توجه دوره ای شاعر به دیوان شمس بوده هم از لحاظ وزن تند، و شوق آمیز و شورانگیز و هم از لحاظ قافیه های مکرر، که حالتی از دعوت را به خوانندگان منتقل می کند .

دراکثر اشعار سپهری ، عشق عارفانه ی او را می توان یافت. خصوصا در مجموعه «حجم سبز»، شعر «پیامی در راه» به خاطر پیام انسانی، بازگشتی پیامبرانه و شوق آمیز دارد:

- من از مصاحبت آفتاب می آیم .
- درد من چیزی است مثل یک بیشه ی نور
- پشت دریاها شهری است که در آن وسعت خورشید به اندازه ی چشمان سحر خیزان است .
- حرف بدل شد به پر ، شور، به اشراق.
- سایه بدل شد به آفتاب
- رفتم قدری در آفتاب بگردم ... و دیدم در چند متری ملکوتم
- سیاهی رفت ، سر به آبی آسمان سودیم و درخور آسمان ها شدیم .
- تنهایی تنها بود- ناپیدا پیدا بود - او آنجا بود.
- آن جا نیلوفر هاست - به بهشت خدا در هاست .
- هر جا گل های نیایش رست ، من چیدم . دسته گلی دارم .

در قسمت آغازین شعر بلند «صدای پای آب» به اصطلاحات دینی و اعتقادات اسلامی کاملا صراحت دارد

مثل:

« من مسلمانم ، قبله ام یک گل سرخ، جانمازم چشمه ، مهرم نور،  
دشت سجاده من ، من وضو با تپش پنجره ها می گیرم،  
در نمازم جریان دارد ماه ، جریان دارد طیف،  
سنگ از پشت نمازم پیداست ، همه ذرات نمازم متبلور شده است،

من نمازم را وقتی می خوانم که اذانش را باد گفته باشد، سر گلدسته ی سرو.  
من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم، پی قد قامت موج.  
کعبه ام بر لب آب..... ، حجرالاسود من روشنی باغچه است...» (صدای پای آب)  
ودرنهایت برای درک بهتر عرفان اسلامی سپهری باید مجموعه «ماهیچ، مانگاه» را به دقت مرور کرد. زیرا در این مجموعه تفکرات عارفانه سپهری کاملاً شکل گرفته است .

## بخش دوم ،

### مقایسه ی دیدگاههای عارفانه ی مولوی و سپهری

دردنیای شعر عارفانه ی فارسی ، مولانا خورشید تابناکی است که همگان را تحت الشعاع خویش قراردادده است. وسعت درخشش اوتا بدانجاست که از پس قرون متمادی ، دنیای معاصر را نیز دربر گرفته و شاعران فراوانی از هرم آن جان گرفته اند. با بررسی در اشعار سهراب می توان رگه هایی از نظریه های عارفانه ی مولانا را یافت یکی از موارد مشترک میان اشعار سهراب و مولوی در عرفان، موضوع عشق است. مولوی در مثنوی مانند ابن سینا در رساله الطیر، عشق را وصف ناپذیر می داند. و آن را رابطه ای میان انسان و خدا می شمارد:

درنگنجد عشق درگفت و شنید      عشق دریایست قعرش ناپدید  
(دفتر پنجم، ۲۷۳۱)

سهراب نیز عشق را اینگونه توصیف می کند:

«عشق، تنها عشق مرا به وسعت اندوه زندگی ها برد  
مرا رساند به امکان یک پرنده شدن...» (مسافر)

«عشق، صدای فاصله هاست. صدای فاصله هایی که غرق ابهامند.»

و گاه به حال گیاهان که عاشق نورند غبطه می خورد و می گوید:

«خوشابه حال گیاهان که عاشق نورند و دست منبسط نور روی شان ی آنهاست.» (همان، ص ۱۲۶)

یکی دیگر از مضامین مشترک در اشعار سهراب و مولوی پرهیز از دشمنی و کینه ورزی است. کینه قلب عارف را سیاه می کند و این مهر و محبت و صفای درون است که عارف را به حق واصل می گرداند. مولانا می فرماید:

جان خاک از عشق برافلاک شد      کوه در رقص آمد و چالاک شد  
و یا      از محبت دردها، صافی شود      وز محبت دردها شافی شود

(مثنوی، دفتر دوم، ۱۵۳۰)

در سرتاسر شعرهای سهراب مهر و محبت موج می زند و کینه و دشمنی جایی ندارد. این خصیصه نه تنها در عرفان اسلامی بلکه در عرفان بودایی نیز از اصول مهم به شمار می رود سهراب می گوید:  
«من گره خواهم زد چشم هارا با خورشید ،

دل ها را با عشق ،

سایه ها را با آب ، شاخه ها را با باد .» (پیامی در راه)

مورد بعد وجود پیر و مرشد در راه سلوک است سهراب در کتاب «اتاق آبی» در ص ۳۲ اشاره ای به این

موضوع هم در عرفان اسلامی وهم در عرفان بودایی دارد و می نویسد :

«از هیبت ولایت شیخ، وادب و سرپردگی مرید، حرف ها شنیده ایم. وپی برده ایم که مراد باید هیبت داشته

باشد تا مرید را از وی شکوهی و عظمتی و هیبتی در دل بود، تا در غیبت و حضور مودب باشد..... و دانسته ایم که مراد

باید مرید را نرنجانند، مگر به قدر ضرورت تادیب . «راما کریشنا» به ما آموخته است که برترین مقام را « آنگورو

» دارد که اگر نیازی دید به یاری زور ، مریدان را به راه آورد. « (اتاق آبی ، ص ۳۲۹)

سهراب در اوایل سلوکش در شعر «سایان آرامش ما»، صحبت از مسافر کهن می کند و به نظر می رسد که همان

مرشدی است که مسیر سلوک را طی کرده است. او می گوید:

« بربل شبنم بایستیم ، دربرگ فرود آییم.

و اگر جا پایی دیدیم ، مسافر کهن را از پی برویم .» (سایان آرامش ما)

بعدها در شعر مسافر که به نوعی سفر عرفانی شاعر است ، سهراب به دنبال مرشدی می گردد و سراغ هدهدرا

می گیرد. که به زعم عارفان همان انسان کامل و راهنما است که پرندگان (سالکان) رابه سر منزل حقیقت رهبری

می کند. سهراب در تمام طول سفرش به این امر واقف بوده. (مسعودی ، ۱۳۸۴، ص ۲)

«کجاست سمت حیات

من از کدام طرف می رسم به یک هدهد» (مسافر)

همانگونه که مولانا می گوید:

هر که تازد سوی کعبه بی دلیل      همچو این سرگشتگان گردد ذلیل

هر که گیرد پیشه ای بی اوستا      ریشخندی شد به شهر و روستا

(دفتر سوم ، ۵۸۹-۵۹۰)

دیگر از مضامین مشترک عرفانی در اشعار سهراب و مثنوی مولانا ، فریفته نشدن به ظواهر است. مولانا معتقد

است که باید از ظاهر و پوست گذشت و به درون و ماهیت اشیاء توجه کرد و گنجی که در درون

اشیاء وجود دارد را کسب نمود چنانچه می فرماید:

بی خبر بودند از جان آن گروه      کوه را دیده، ندیده کان به کوه

(دفتر اول ، ۲۰۵۰)

سهراب نیز با زبان همدلی با مولانا می گوید :

«حرفهایم مثل یک تکه چمن روشن بود

من به آنان گفتم: آفتابی لب درگاه شماست، که اگر در بگشایید به رفتار شما می تابد  
و به آنان گفتم: سنگ آرایش کوهستان نیست ...

در کف دست زمین گوهر ناپیدایی ست

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند، پی گوهر باشید،

لحظه هارا به چراگاه رسالت ببرید. « (سوره تماشا)

از دیگر مبانی عرفان و تصوف، اعتقاد به **نظام احسن** و به تبع آن پذیرش عدل در نظام جهان است. مولانا در این  
باره می گوید

عدل چه بود وضع اندر موضعش      ظلم چه بود موضع در ناموضعش

(دفتر ششم، ۲۵۹۶)

سهراب نیز نظیر این نگرش را در شعر بلند «صدای پای آب» دارد. او خواهان برقراری عدل است و نمی  
خواهد بر بشر و طبیعت ظلمی رود، یا نظام جهان از گونه ای دیگر شود. او همین نظام طبیعی خلقت را می  
ستاید و همه چیز را زیبا، بجا و متناسب می داند، و از همگان می خواهد که با نظم خلقت که مملو از اسرار الهی  
است، هم داستان گردند. و چنین می سراید:

«و نخواهیم مگس از سرانگشت طبیعت ببرد

و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون

و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت

و اگر خنج نبود لطمه می خورد به قانون درخت

و اگر مرگ نبود، دست مادری چیزی می گشت.» (صدای پای آب)

او همواره به خود نهیب می زند که،

«یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بر بخورد» (غربت)

بی شک موارد فراوانی از این دست در اشعار سهراب و مولانا می توان یافت، که در این مقال و مجال نمی  
گنجد و فرصتی دیگر می طلبد.

## منابع:

۱- احمدی، احمد رضا، منتخب اشعار، انتشارات طهوری، ۱۳۶۴

۲- آشوری، داریوش، پیامی در راه، ۱۳۷۱.

- ۳- ایزوتسو، توشیهیکو، خلق مدام در عرفان اسلامی و آیین بودایی، ترجمه: منصوره ی کاویانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴
- ۴- حسینی، حسن، بی دل، سپهری و سبک هندی، انتشارات سروش، ۱۳۶۷.
- ۵- حقوقی، محمد، شعر زمان ما، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲.
- ۶- سپهری، سهراب، اتاق آبی، انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
- ۷- سپهری، سهراب، هشت کتاب، انتشارات طهوری، ۱۳۷۲.
- ۸- مزلو، آبراهام، انگیزش شخصیت، مترجم احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ۹- مولانا جلال الدین بلخی، مثنوی معنوی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶.
- ۱۰- مسعودی، محمد رضا، گفتگوی فراتاریخی میان آیین ها، روز نامه ی ایران، ۱۳۸۴/۱۰/۱۷.